

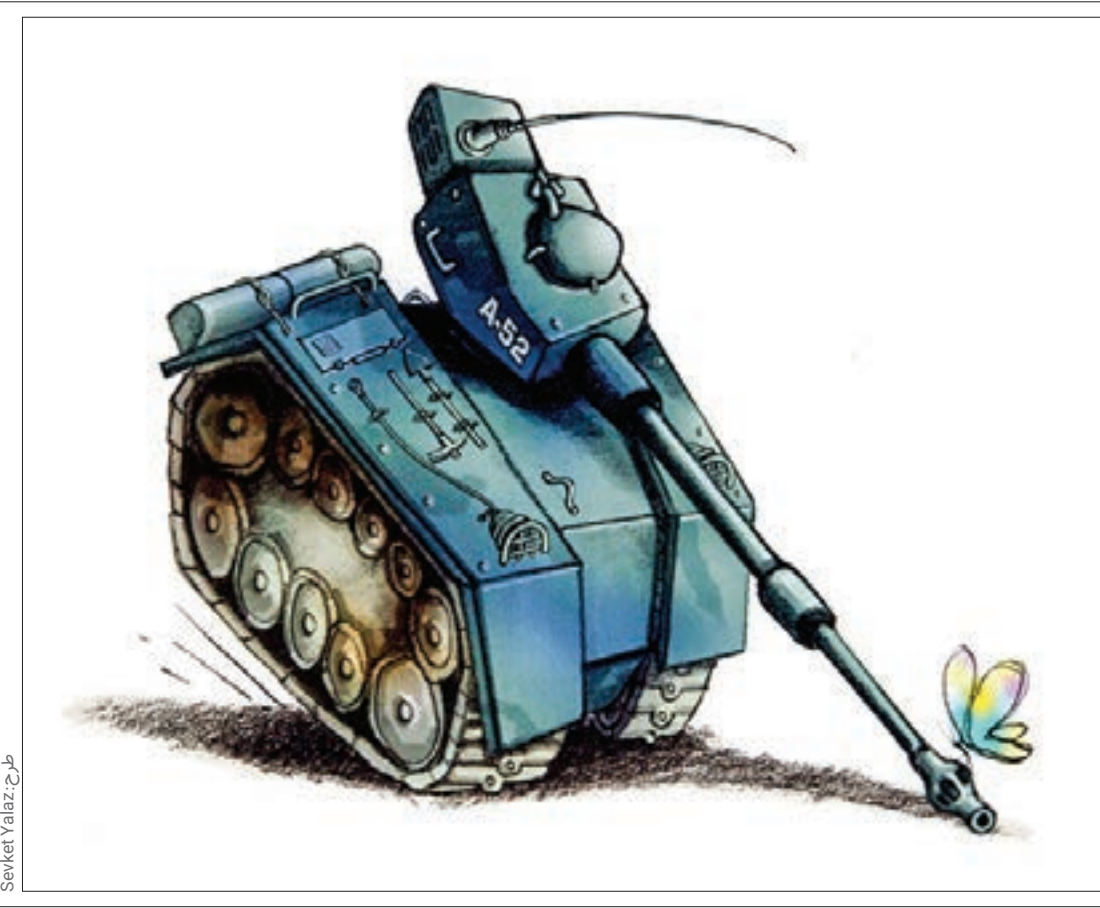


10
09
19
شنبه
۱۸ مهر ۱۳۹۸
۱۱ صفر ۱۴۴۱
شماره ۲۹۴۴

ویژه آخر هفته

تسلیم پروانه

فروزان نیا | این روزها خبر رفتن نیروهای آمریکایی از سوریه، دلم را کمی آرام کرده است. جنگ مثل خوره به گوشه و کنار دنیا افتاده و ول کن آدم‌هایش نیست. ول کن ما که اخبار را دنبال می‌کنیم، هم نیست. باور اینکه سوریه پس از هشت سال یک گام به آرامش نزدیک‌تر شود، برایم سخت است ولی دوست دارم باور کنم که این بار برنده نبرد پروانه و تانک عوض شده است.



طرح: Valabz Soket

جا کتابی



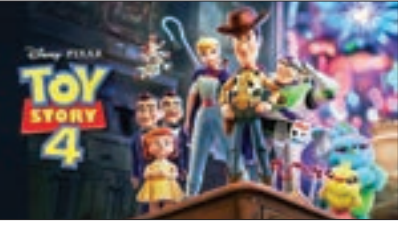
کتابی که به شما می‌گوید: زندگی ارزشش را دارد

الهام بوشی | بعضی نویسنده‌ها تاریخ انقضا ندارند. بعضی نویسنده‌ها و کتاب‌ها نشان باعث شده‌اند خیلی از آدم‌ها، کتاب را بشناسند و کتاب خوان شوند. بدون تردید یکی از این نویسنده‌ها «آنتوان دوست‌آگروپری» است؛ شخصیتی که با کتاب «شازده کوچولو» محبوبیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و بعد از گذشتن این همه سال هنوز اثرش الهام‌بخش بسیاری از آدم‌هاست اما راستش او آثار خواندنی دیگری هم دارد که خیلی هانمی شناسند؛ آثاری که اگر چه در حد انداز شازده کوچولو محبوب نیست ولی نشان دهنده روح بزرگ نویسنده و تفکرات اوست. از جمله این آثار «زمین آدم‌ها» است؛ اثری بسیار انسانی که خواندنش را می‌توان به همه توصیه کرد. آگروپری نویسنده‌ای اخلاقی است که متفاوت می‌بیند؛ از نقطه‌ای بالاتر از مکان ایستادن انسان‌ها، شاید از آن روی که او یک خلبان است. کتاب او، با عنوان زیبایی «زمین آدم‌ها» روایت خطی مانده چندان ساده نویسنده از تجربه پرواز فراز آسمان است. روایت یک مبارزه دائم‌برای زنده ماندن و زندگی کردن در زمینی که جز در آن، تحقق آرزوهای ما، رؤیایی بیش نیست. کتاب، ما را با تجربه عینی خلبانی آشنا می‌کند؛ شغلی که همه پسر بچه‌ها در پاسخ می‌خواهی چه کاره شوی، نامش را می‌برند و رؤیایش را در سر می‌پرورانند. داستان، واقعی است و ما همراه خلبان به بیابان‌های گستاخ و کوه‌های برف می‌رویم. دوست‌آگروپری، در واقع هابیی بی آب و علف که مرگ بی رحمانه در مقابلش می‌رقصد و آن زمان که از مرگ اساطیری یگانه دوستش «گیومه» سخن می‌گوید، با لحنی تحقیرآمیز، خود کشی را به باد تمسخر می‌گیرد و مبارزه‌ای سخت کوشانه و امیدوارانه برای زنده ماندن را می‌ستاید؛ چه بر فراز آسمان و چه بر پهنای زمین. کتاب، رادومتر جرم شناس به فارسی برگردانده‌اند. «سروش حبیبی» نام «زمین انسان‌ها» و «پرویز شهیدی» نام «زمین آدم‌ها». ابرای آن برگزیده است، اما ترجمه دوم روان‌تر و توصیه شدنی‌تر است. اگر دوستی دارید که در ناامیدی و یاس از زندگی شتاور شده است یا این زندگی را شایسته ادامه دادن نمی‌داند، این کتاب را به او هدیه دهید. کتاب به او خواهد گفت: زندگی ارزشش را دارد.

یک برش از کتاب: «آدمی می‌خواهد این چنین مردان را با گاوپازان و قهرمانان در یک ششم‌اورد و اندک گرفتن مرگ را در این گروه بستاند ولی من به حقیر شمرن مرگ می‌خندم. اگر این تحقیر از مسئولیتی بپذیرفته شده ریشه نگرفته باشد، جز نشان تهیدستی یا فرط جوانی نیست. جوانی را می‌شناختم که خود را کشت. نمی‌دانم به کدام وسوسه ذوقی تسلیم شده بود که به چنین خودنمایی دست زد، ولی به یاد دارم که این جلوه‌فروشی غم‌انگیز را نه شرف و بزرگی بلکه نکبت و خواری دانستم.»

فیلم بین

پایان ماجراجویی کابوی دوست داشتنی من



ایمان فروزان نیا | کابوهای توی فیلم اساسا کاراکترهای جذابی هستند. خوش‌تیپ، جسور، آزاد، قوی، بخت و اقبال هم همیشه پارشان است. یک تنه چند نفر را حرف‌بند و همه جوره از آدم دلبری می‌کنند، حتی آخرهای فیلم که روی اسب به سمت کاکتوس‌های بیابان می‌روند و در افق محو می‌شوند. کابوی دوست داشتنی هم کم‌نداریم؛ از جان وین بگیر تا مارلون براندو و کلینت ایست‌وود و برد پیت و جیمی فاکس و کلی کابوی کاردرست دیگر. اما کابوی مورد علاقه من هیچ کدام از این بازیگران اسم‌ورسم‌دار نیستند. کابوی دوست داشتنی من، «وودی» داستان اسباب‌بازی است با صدای دل‌نشین تام هنکس؛ همان کابوی عروسکی‌ای که ۲۴ سال قبل من را شیفته خودش کرد، با آن کلاه و چکمه قهوه‌ای، جلیقه‌ای با طرح پوست گاو و ستاره کلاتر که روی سینه‌اش جاخوش کرده و از همه مهم‌تر مرام و وجدانش وودی یک کابوی خوش‌قلب بود. هوای هم‌قطارهایش را داشت. برای نجاتشان از جان و دل مایه می‌گذاشت. اگر هم گاهی گیر حسادت و ندانم‌کاری می‌افتاد، وجدانش آن قدر بیدار بود که اشتباهش را بپذیرد و دوباره راه درست را در پیش بگیرد. حالا «وودی» قصه ما به آخر ماجراجویی‌اش رسیده است. این را وقتی فهمیدم که «داستان اسباب‌بازی ۴» را دیدم. نمی‌خواهم ماجرا را الو بدهم و خودتان باید بروید ببینید و درک کنید که چرا کابوی قصه تصمیم گرفت دیگر اسباب‌بازی کسی نباشد. شاید همان روح سرکش کابویی‌اش داستان را به این سمت برد. بگذریم که بحث خیلی احساس‌ساز شد. بروید داستان اسباب‌بازی ۴ را ببینید و از کیفیت پویانمایی، دوبله و داستانش لذت ببرید. کلی خاطره‌بازی هم برای آ‌هایی که قسمت‌های قبلیش را دیده‌اند، خواهد داشت. رأی بینندگان به فیلم، هم در نوع خودش بی‌نظیر است؛ نمره ۸.۵ از ۱۰ در سایت IMDb، نمره ۹.۷ از ۱۰ در سایت روتن تمپتو و نمره ۸.۰ از ۱۰ در سایت منتقدان متاکریتیک.



به وقت گشت و گذار

پای حرف‌های «درخت سخن‌گو»

«می‌گر هر چندسال یکبار تمام سلول‌های آدم‌ها می‌میرن و جاشون رو سلول‌های تازه می‌گیرن. تمام سلول‌ها! فکر کن یعنی ما تا الان چندبار کاملاً مریم و دوباره زنده شدیم.» این خلاصه تاتر «درخت سخن‌گو» است که این روزها در سالن هلال احمر مشهد روی صحنه نمایش می‌رود. رامین رمضانیان و رسول مجرد کاهانی به ترتیب نویسندگی و کارگردانی این اثر را بر عهده دارند. در این نمایش بازیگرانی مثل نازی غمخوار، رامین رمضانیان و سیدعلی موسوی نقش می‌آفرینند. شما می‌توانید بلیت نمایش را که با دو قیمت ۲۰ و ۳۰ هزار تومان به فروش می‌رسد، از سایت مشهدگیشه تهیه کنید و برای تماشای آن به سالن آملی تئاتر هلال احمر واقع در میدان دودی بروید.

امرو دک و سیستان بی‌نظیرش

«امرو دک»، روستای چندان بزرگی نیست اما باغ‌های بزرگی دارد؛ باغ‌هایی سبز و قهرمان در در این روزهای آغاز پاییز، زیر بار میوه‌های پاییزی، سرخ کرده‌اند. رودخانه پر آب، باغ‌های آباد و طبیعت بکر اطراف آن، از امرو دک یک بهشت دیدنی ساخته است. اگر یکی از همین روزهای مهرماه گذر تان به امرو دک بیفتد، علاوه بر منظره‌های دیدنی پاییزی، در هر باغ و باغچه‌ای می‌توانید کپه‌های سیب سرخ را ببینید که عطرشان همه فضا را پر کرده است. برای رسیدن به روستای امرو دک، باید وارد بولوار شاهنامه شوید و دو روبرو گردان قبل از هارونیه، جاده گوارشک را پیش بگیرید. سر دروازه، مسیر سمت راست به ایغد و امرو دک می‌رسد. بخشی از مسیر خاکی است؛ البته خاکی که صاف و شن‌ریزی شده است. فاصله این روستا تا مشهد ۷۰ کیلومتر است.



داستان تلخ؛ بازی‌های شیرین

تبلیغات «پیلوت»، فیلم جدید «ابراهیم ابراهیمیان»، این روزها در فضای مجازی زیاد به چشم می‌خورد. شاید شما هم آن‌ها را دیده باشید و بخواهید آخر هفته به تماشای این فیلم بروید، پس لازم است چند نکته را بدانید. بازی بازیگران فیلم خیلی خوب است؛ مخصوصاً جواد عزتی که نقش متفاوتی را اجرا کرده است ولی فریب اسامی را نخوردید. اگر چه جواد عزتی و سعید آقاخانی در فیلم بازی می‌کنند، پیلوت اصلاً کم‌دی نیست. برعکس یک فیلم اجتماعی با روایتی تلخ است؛ داستان زوجی که فرزند چهارساله‌شان در بیمارستان می‌میرد و باعث بحث و جدلی جدی درون خانواده می‌شود. شما می‌توانید این فیلم را در پردیس‌های سینمایی هوزیه، سیمرغ، گلشن، اطلس و ویلاز تویست تماشا کنید.

یک تیر و دو نشان در نگارخانه «روند»

اگر می‌خواهید آخر هفته فاز هنری بگیرید و از یک نمایشگاه در چه یک بازدید کنید، فردا عصر از ساعت ۱۷ تا ۲۱ به نگارخانه «روند» بروید. در این نگارخانه شما می‌توانید با یک تیر، دو نشان بزنید؛ یعنی هم از آثار طراحی برگزیده شده در فراخوان این نگارخانه دیدن کنید و هم در بخش جانبی نمایشگاه به تماشای آثار طراحی «محمد فرودنیا»، هنرمند فقید شهرمان، بنشینید. این نمایشگاه تا دوشنبه ۲۲ مهر دایر خواهد بود و بازدید از آن برای عموم آزاد و رایگان است. برای رفتن به نگارخانه روند باید به بولوار خیام، بولوار ارشاد، ارشاد ۶، خیابان هجرت، پلاک ۷۲ بروید.

عکس داغ

نصب فنس در ورزشگاه آزادی برای جدا کردن جایگاه بانوان از آقایان، جزو داغ‌ترین سوزهای فضای مجازی در روز گذشته بود؛ تصویری که به عقیده برخی کاربران توییتر، توهین نامست و این تصور را در آدم ایجاد می‌کند که مسئولان برگزار مسابقات، مردها را شبیه زامبی‌های سریال واکنگ‌دد با بازی تاج‌وتخت می‌بینند. یک نفر هم نوشته بود: «حالا آگه آقایون با خانم‌ها قفس رو شکستن و حمله کردن، چی؟ بهتر نیست بهش برق وصل کنید و دو طرفش رو مین گذاری کنید؟». اما فارغ از نقدهای جدی یا شوخی، کشیده شدن این فنس نشان می‌دهد که ظرفیت حضور بانوان در بازی ایران و کامبوج، همان ۴ هزار نفر اعلام شده خواهد ماند و بیشتر نخواهد شد. برخی کاربران، ۴ هزار نفری بانوان از ۸۰ هزار جایگاه ورزشگاه آزادی را غیرعادلانه می‌دانستند و گروهی هم معتقد بودند باید نگاه واقع‌بینانه به موضوع داشت و حضور بدون محدودیت بانوان در ورزشگاه‌ها، نیازمند زمان بیشتر و آزمون و خطاست.

جدول ۲۷۸۸

دبیر کل حزب الله لبنان	مکان قاضی	بسونده شایهات	زخم زبان ترامپ	فخر فروشی	عظای ورزشی	تکیه دادن
دنیا لرو	نمک‌ها	تکدی گری	فوق دیپلم	نگاه خیره	رومایی زینتی	سلطان محمود
تیا	شهر فارس	رایانه‌ای	علامت مغفول	صوت ندا	ارم زین‌بای	
مروارید	بشادین	درون گرمایی	بالکن	صوت ندا	راننده	
خبرگزاری افغانستان	متروجم	در فیزیک	متن خاطره‌انگیز	صوت ندا	راننده	
مادر	بالش	واخواست	متن خاطره‌انگیز	صوت ندا	راننده	
	شمیر اتحاد	سفته	متن خاطره‌انگیز	صوت ندا	راننده	
	پر حرفی		متن خاطره‌انگیز	صوت ندا	راننده	
	آشکار		متن خاطره‌انگیز	صوت ندا	راننده	

پاسخ جدول ۲۷۸۷
shahr.puzzle@shahrara.com
طرح: محمدرضا علویزاده



روزنوشتهای شهری

مسافر سنت در هزاره سوم (۳۹)

بین من چه می‌کشم؟!

شنبه
شب برای کوتاه کردن موی سرم به آرایشگاه رفته‌ام. چند جوان با پیراهن‌های مشکی و ظاهر مذهبی آمده‌اند و سلمانی محل را حسابی شلوغ کرده‌اند. شوخی می‌کنند و می‌خندند و از قرار و مدارهایشان برای سفراربعین می‌گویند. پیرایشگر محل می‌گوید روی سر همه‌شان یک علامت می‌زنم؛ بعد به من رومی‌کنند و باخنده می‌گویند: خودم عاشورا به کربلا رفته‌ام و برای اربعین آنجا نیستم، ولی قرار شده برای اربعین امسال ۱۰۰ نفر را نشان بگذارم و روانه کنم!



حجت الاسلام محمد رضا زاکری
کاشانی
مسائل فرهنگی

یکشنبه
توی تاکسی سرباز جوان پول همراهش نیست و بی‌قرار و نگران دنبال عابریانم می‌گردد! راننده می‌گوید من که نمی‌توانم ماشین را نگه دارم! می‌گویم اجازه بده من حساب کنم، پسر من هم الان سرباز است، فکر کن گریه پسر مرا داده‌ام! چشمانش برقی می‌زند و می‌پرسد کجاست؟ کدام یگان؟ کدام پادگان؟ از تش پاساها؟ احساس عجیبی از همدردی و همدلی نشان می‌دهد. گویی در سرنوشتی مشترک سخن می‌گویند و داستانی که خودش هم صاحب یکی از نقش‌های آن داستان است. عجیب داستانی است سربازی!

دوشنبه

پسر جوان با محبت از خیابان به داخل پیاده‌رو می‌آید. به حلقه دست چپش اشاره می‌کند و می‌گوید تاز به دواج کرده‌ام. از سختی‌ها و موانع و وام‌دواج‌شاک می‌گوید و از بی‌اعتنایی مسئولان به شرایط نسل جوان آزرده است. می‌گوید هر دو پدر بزرگم روحانی بودند، از دو طرف نوا آخوند هستند و بعد به شوخی چیزی می‌گوید درباره شریعتش دو جهت آخوندی می‌گویم حالا ببین من که خودم آخوندم، چه می‌کشم؟! هر دو می‌خندیم و خنده‌کنان به سوی می‌رویم!

سه‌شنبه

مردی میان سال توی متر و کنار می‌نشیند. کت و شلوار مرتب و تمیزی پوشیده و سرورویی آراسته دارد. با خنده به دمیایی‌های پلاستیکی کپنه‌ای که پوشیده است، اشاره می‌کند و می‌گوید: رفتم مسجد نماز بخوانم، کفش‌هایم را بردند!

چهارشنبه

توی راهرو متر و خیم می‌شوم و پوست کیک را از روی زمین برمی‌دارم و توی سطل اشغال کنار راهرو می‌اندازم. صدایی از پشت سر متوقف می‌کند؛ آفرین، آفرین! پیرمردی شبیه «حشمت فردوس» - بازیگر مجموعه تلویزیونی ستایش - در حالی که سرش را تکان می‌دهد، دستش را جلو می‌آورد. منتظرم که بگوید: «ببین» می‌گوید: اصلاً انتظار نداشتم یک نفر با لباس و روحانیت اشغال از روی زمین بردارد!

پنجشنبه

یکی از اعضای خانواده به طبیعت دعوت‌مان می‌کند. وقتی برای خوردن کله‌پاچه می‌نشینیم، مردی با زن و فرزندش وارد می‌شوند و کنار ما می‌نشینند. مرد بچه‌اش را در بغل دارد و سر و شکل همسرش طوری است که معمولاً بدحجاب یا بی‌حجاب خوانده می‌شود. هنوز سر می‌زن نشسته‌اند که گوشه‌ها مرد جوان زنگ می‌خورد. با کسی که آن سوی خط‌است، از عمود ۷۰۰ حرف می‌زند و برای مسیر پیاده‌روی نجف تا کربلا قرامی‌گذار داکسانی که اربعین را تحلیل می‌کنند، آیا این نمونه‌ها را هم می‌بینند؟